



۲۰۱۹/۰۱/۳۱



دوکتور م، عثمان تره کی

صلح

با چانه زنی دیموکراتیک بدست نمی آید!



دیروز مصاحبه بناغلی خلیل زاد را با تلویزیون یک شنیدم. مصاحبه به نکات حساسی تماس گرفت. به منطق طالبان در استنفکاف از مذاکره با اداره کابل روشنی خوبی انداخت. از لابلای مصاحبه چنین استنباط می شد که نماینده امریکا در تماس های خود با اداره کابل و حلقه های جنگی ضد صلح در آن ناراحت است. درین نوشته مختصراً توجه نماینده محترم امریکا را با یک واقعیت ملموس تاریخ سیاسی معاصر افغانستان جلب می کنم.

* * *

بُرد یا باخت در سیاست، امر معمول است. آنچه معمول نیست عبارت است از: یکی بُرد دائمی و باخت دائمی و دیگری حد وسط که در آن بُرد و باخت در یک نقطه تقاطع کند. از جریانات اخیر در رابطه به تأمین صلح چنین استنباط می شود که اداره کابل با لجابت تلاش می کند که در معرکه سیاسی رویدست هم مدال برنده دائمی را تصاحب کند و هم نکته وسط بُرد جمع باخت را ایجاد و از همان موضع در تقابل با صلح سنگر بگیرد. در حالیکه امریکا با آغاز مذاکره با مقاومت در واقع شکست خود را در جنگ پذیرفت، اداره کابل حاضر به اعتراف به شکست نیست.

همه می دانیم که نطفه نا مشروع اداره کابل خارج بستر قانون اساسی، در بطن بحران انتخاباتی در سفارت امریکا بسته شد. امریکا با مذاکره با طالبان به حقانیت موضع مخالفین مسلح تسلیم گردید. اما اداره کابل علی الرغم فشار حامی خارجی به آسانی حاضر به قبول باخت در معرکه رویدست نیست. به قول معروف، امریکا از دعوا منصرف شده اما اداره کابل از شاهدهی دست بردار نیست.

اگر «جنگ» افغانستان را اشتباه بزرگ سیاست امریکا در قرن ۲۱ حساب کنیم، خطای دیگر آنکشور جا سازی موضوع پیچیده «صلح» در محتوای یک پروسه دیموکراتیک مناظره، مناقشه و مفاهمه میان مخالفین مسلح و اداره کابل است. درین پروسه واقعیت های جامعه افغانی نادیده گرفته می شود: بحث دیموکراتیک در باب صلح صرفاً

در یک کشور دیموکراتیک و دارای سابقه حل منازعات اجتماعی از راه گفت و گو و مباحثه آزاد و دیموکراتیک متمر بوده می تواند. مثلاً هرگاه امریکا یا کدام کشور اروپایی دارای زیربنا های دیموکراتیک، معروض به جنگ طولانی شود، صلح را می توان در فضای دیموکراسی مطرح کرد و از نتیجه مطلوب آن اطمینان داشت. در افغانستان بهترین مظهر ناکامی هر آنچه به دیموکراسی پیوند دارد، اشکال در تطبیق قانون اساسی است: ما پس از هژده سال تپ و تلاش مدیاتیک، تمریناتی و آموزشی و صرفِ مبالغ هنگفت، برای تعمیق ضابطه های دیموکراسی وارداتی، شاهد نود و دو مورد نقص قانون اساسی هستیم. تشکیل حکومت خارج احکام قانون اساسی مظهر انحراف حکومتداری از کانال حقوق به سوی مناقشات پر تنشج سیاسی است.

امریکا و متحدین با اشغال افغانستان و تأسیس حکومت مختلف الاضلاع، قانون اساسی را به حاشیه کشیدند. جنگ را از کوهپایه ها، دشت ها و قصبات در بطن نظام جا به جا نمودند. به جنگ صبغه سازمانی بخشیدند. این درست است که جنگ سازمان یافته سیاسی و قومی تقابل گلوله نیست، اما نظام را تا سرحد تشابه به بم ساعتی نزدیک می کند که با نبود قوای خارجی حامی، معروض به انفجار شود. در افغانستان قبضه بر قدرت سیاسی هیچگاهی از مجاری اصولی و دیموکراتیک امکان پذیر نبوده است. در واقع نقص قانون اساسی گرایش حوادث در مسیر طبعی، قومی و قبیله‌ای آن است. در تاریخ سیاسی افغانستان قدرت سیاسی شبیه بُزی است در دایره حلال منازعات که چاپ اندازان در کمین قاپیدن آن یکی بر سر دیگری کوبیده اند. در افغانستان فاقد زیربنا های دیموکراتیک، جنگ بر سر موضوعات مختلف بخصوص قبضه بر قدرت سیاسی قاعده و صلح استثناء است. صلح موقع اقتضایی آمادگی جنگی برای تصاحب قدرت سیاسی است. بناءً گمان نمیرود که از قرار دادن صلح در یک بحث دیموکراتیک میان مقاومت مسلح و اداره کابل نتیجه مطلوب بدست آید. اما معنی این سخن نفی کامل مذاکره نیست.

می خواهیم بگوئیم که مذاکره به تنهایی کافی نیست. مذاکره نماینده امریکا با اداره کابل به قصد تشویق آن به انعطاف پذیری در رابطه به صلح باید با فشار های اقتصادی، دیپلماتیک و حتی نظامی توأم باشد تا متمر واقع شود. در غیر آن ناممکن است که اداره کابل که هزاران عضو مقاومت را زیر نام دروغ شاخدار تروریست، به کمک خارجی سر به نیست کرده است، حاضر به صلح شود.

اداره کابل در یک بخش خود از رهبران گروه های جنگی ایکه سابقه خونین برخورد با مقاومت مسلح دارند ترکیب شده است. این عناصر صرفاً با حضور در حکومت آینده محصول صلح می توانند، منافع مادی و سیاسی باد آورده را حفظ کنند. پافشاری اداره کابل بر اینکه طالبان باید با آن مذاکره کند، هدف پنهان کسب ضمانت رسمی را برای حفظ امتیازات دوران اشغال و جنگ افاده می کند.

در اعمال فشار بر طالبان به قصد مجبور ساختن شان به مذاکره با اداره کابل، طرف امریکا نیز منطق خود را دارد. هرگاه مذاکره میان طالبان و اداره کابل واقعیت پیدا کند و به نتیجه مطلوب صلح برسد، امریکا می تواند مدعی شود که جنگ افغانستان منازعه داخلی میان افغان ها بود نه جنگ ضد اشغال. این موضوع می تواند نتایج سودمند سیاسی و حقوقی برای امریکا در قبال داشته باشد.

سیاست امریکا در رابطه به اعمال فشار بالای مقاومت به قصد مذاکره با اداره کابل معروض به تناقض است: امریکا با آغاز مذاکره با طالبان، مقاومت را به شیوه دوفکتو به رسمیت شناخت و مشروعیت بخشید. اعطای رسمیت و مشروعیت دوفکتو به ملیشبیای مقاومت به صورت اتوماتیک رسمیت و مشروعیت اداره کابل را زیر سؤال بُرد. بناءً تلاش امریکا در کشاندن طالبان بالای میز مذاکره با اداره ای که در بیرون احکام قانون اساسی تشکل یافته، به کمک قوای خارجی سر پا ایستاده و تکیه گاه مردمی ندارد قابل توجیه نیست.

ازین گذشته همان طوری که ذکر کردیم اداره کابل محصول جنگ است. جنگ ذات البینی میان مرکبات ناهمگون نظام و جنگ با مقاومت مسلح. صلح، این اداره را از امتیازات دوران جنگ بی بهره می سازد. بناءً استفاده از افزار نرم دیموکراتیک مذاکره و مفاهمه در برابر باند ستیزه گر ضد صلح، به هیچ وجه مولد نیست. بناءً اگر اداره کابل این پناهگاه گروه های ضد صلح از طریق بحث و مفاهمه حاضر به عقب نشینی نشد، راهی که باقی می ماند استفاده از افزار فشار اقتصادی، دیپلوماتیک و در نهایت نظامی است. صلح در یک کشور عقب مانده و جنگ زده آسیا که دیموکراسی وارداتی را استفراق کرده راهی است با چانه زنی دیموکراتیک بدست نمی آید. لیون فرانسه – ۲۰۱۹/۰۱/۳۱

«پایان»



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند.

صلح با چانه زنی دیموکراتیک بدست نمی آید!

[Osman_r_taraki_solh_baa_tshaana_zani.pdf](#)